

اسماعیلیه

- مختصری درباره ی اسماعیلیه
- دعوت فاطمیان و آغازی برای اسماعیلیه
- دشمنی اسماعیلیه با سلجوقیان
- آغاز دوره قیامت نزد اسماعیلیه
- بازگشت به شریعت
- پایان کار حکومت اسماعیلیه
- فهرست رهبران اسماعیلی
- مطلب مرتبط با موضوع:

مختصری درباره ی اسماعیلیه

«تا امروز ۶۵ - ۶۵۵ ق / ۱۲۵۷-۷۶۵ م»

از همان سده های نخستین اسلام تا اوایل عهد ایلخانیان و در طی یک دوران بالنسبه طولانی، تاریخ

ایران تحت تأثیر فرقه اسماعیلیه قرار گرفت .

فعالیت این فرقه مقارن پیدایش سامانیان شکل گرفت. اما دعوت آنها در ماوراء النهر و خراسان با

مقاومت شدیدی رو به رو شد به طوری که در عهد غزنویان نیز کسانی که منسوب به این فرقه

بودند، به شدت مورد آزار و تعقیب قرار می گرفتند .

اوج فعالیت آنها، در عهد سلجوقیان بود که در طی آن، مدت برای براندازی حکومت و خلافت

می کوشیدند و از ایجاد ناامنی، به عنوان وسیله ای برای بروز اغتشاش و هرج و مرج سیاسی استفاده

می کردند .

اسماعیلیان با سایر فرقه های مشابه تفاوت چندانی نداشتند، جز آن که اقدام امام جعفر صادق «ع» را

در عزل پسرش اسماعیل جایز نمی دانستند .

بعدها بعضی از اولاد اسماعیل، با ادعای استمرار امامت در اعقاب وی به نشر دعوت تازه ای دست

زدند که آنها را از سایر فرقه های شیعه متمایز می کرد .

دعاوی آنها از جمله قبول به تأویل آیات و کشف باطن احکام بود که منجر به عقایدی می شد که

بزرگان این فرقه، آنها را از طرفداران و کسانی که تازه به این فرقه گرایش پیدا کرده بودند، مخفی

نگه می داشتند .

به هر حال دعوت آنها ناظر به براندازی خلافت عباسیان و وعده ظهور امام فاطمی بود .

(البته تا پیش از اینکه با فاطمیان مصر اختلافات سیاسی پیدا کنند.)

پیشروان این فرقه، غالباً امامت را بعد از امام جعفر صادق «ع» / ۱۴۸ ق / ۷۶۵ م، خاص محمد بن

اسماعیل می دانستند که در عین حال او را صاحب شریعت می خواندند و مدعی بودند که شریعت او ناسخ شریعت جاری است .

در عین حال برای اقامه دعوت خویش، قتل مخالفان را جایز و حتی لازم می شمردند تا جایی که همچون خوارج، مایه خوف، وحشت و نفرت عامه مردم واقع شدند .

این فرقه، سبیه «هفت امامی» خوانده می شدند چرا که ائمه را منحصر به هفت تن می دانستند و محمد

بن اسماعیل را امام هفتم و قائم امر می شمردند .

به این ترتیب با دوام امامت او، شریعت را منسوخ و اباحه را جایز می دانستند. از این رو خلافت

فاطمی را که به وسیله عبیدالله بن محمد و همچنین بر اساس قول به امامت اسماعیل، در مصر بنیاد

نهاده شد «۲۹۷ ق / ۹۰۹ م» پیروی نکردند و به همین دلیل مستقل باقی ماندند .

دعوت فاطمیان و آغازی برای اسماعیلیه

دشمنی اسماعیلیه با سلجوقیان

درباره زندگی حسن صباح مأخذ قابل اعتماد، همان «سرگذشت سیدنا» است که با کمی اختلاف

در کتاب جهانگشای جوینی، جامع التواریخ رشیدی و تاریخ اسمعیلیان ابو القاسم کاشانی آمده

است .

در این باب، آن چه که درباره مکاتبه، بین حسن صباح و ملک‌شاه سلجوقی ذکر شده، بی شک

نادرست است و از میزان اطمینان چندانی برخوردار نمی‌باشد. از آن گذشته قصه‌ای را هم که به موجب آن، حسن صباح، عمر خیام، و خواجه نظام‌الملک را سه

یار دبستانی عنوان می‌نمود، مغایر با قراین تاریخی است که در نهایت برای درگیری حسن صباح با خواجه وزیر، حاجتی به این داستان پردازیه‌ها وجود ندارد.

حکومت سلجوقیان بر تدبیر خواجه استوار بود و از طرفی تصمیم حسن صباح در برهم زدن دولت سلجوقیان که البته هدفی از پیش نبرد، قتل خواجه را الزامی می‌کرد،

در نهایت این امری بود که فداییان اسماعیلیه در انجامش توفیق یافتند «۴۸۵ ق / ۱۰۹۲ م»

آغاز دوره قیامت نزد اسماعیلیه

بعد از حسن صباح، کیا بزرگ امید «وفات 532 ق / ۱۱۳۸ م» که از جانب وی در قلعه لمسر حاکم بود، در الموت به قدرت رسید.

جانشین او، پسرش، محمد بن بزرگ امید «وفات ۵۵۷ ق / ۱۱۶۲ م» شد و این پدر و پسر در مدت نزدیک به چهل سال پس از وفات حسن صباح بر سراسر سازمان اسماعیلیه فرمان راندند.

در این مدت، قتل دو خلیفه عباسی،

المسترشد 529 ق / ۱۱۳۵ م»

پسرش الراشد 532 ق / ۱۱۳۸ م» و نیز قتل معین‌الدین، وزیر سلجوقی «۵۲۱ ق / ۱۱۲۷ م»

اتفاق افتاد.

در این میان، سلاجقه بارها الموت را محاصره کردند و در قلع و قمع اسماعیلیه سعی فراوانی مبذول داشتند، اما تقریباً هرگز توفیقی حاصل نکردند .

بالاخره جانشین محمد بن بزرگ امید، که نزد این قوم «حسن علی ذکره السلام» خوانده می شد، آغاز

دور قیامت را که با قیام آن، تکلیف شرعی از روی دوش مردم برداشته می شد، اعلام کرد و خود را امام و از اولاد نزار خواند .

تا این که سرانجام در ماه رمضان ۵۵۷ ق / اگوست ۱۱۶۲ م دوره جدیدی که متضمن الغاء ظواهر و احکام دین بود را اعلام داشت .

بازگشت به شریعت

در زمان حسن علی ذکره السلام، می بایست بر اساس شرایط قیامت رفتار شده و از انجام قوانین شریعت خودداری می شد .

پس از حسن علی ذکره السلام ، پسرش محمد راه پدر را دنبال کرد «۶۰۷ ق / ۱۲۱۰ م .»

پسر محمد، جلال الدین حسن نیز که بعد از او خداوند الموت شد، از همان آغاز، پیروان خود را از

نادیده گرفتن قوانین دین که دو رهبر پیش از او مردم را بدان ترغیب می کردند، بر حذر داشت .

این بازگشت به شریعت، از طرفی برای حفظ علاقه و ایمان مؤمنان واقعی بود که از روی اخلاص،

تسلیم «تعلیم» و «حکم» امام شده بودند و با شور و علاقه خود را موظف به اجرای فرامین بی چون و

چرای امام می دیدند .

در حقیقت، اگر بزرگان و داعیان اسماعیلیه در مراتب بالا خود را در رفع شریعت، انکار ظاهر دین و احکام آن قائل به حق می دانستند،

ولی در مقابل رفیقان و طرفدارانشان که به خاطر نوعی کمال در اندیشه دینی، مجذوب آنان می شدند، عقاید اصلی خود را از آنان پنهان می کردند .

البته چون این اعلام ظاهری، از سوی تندروان اسماعیلیه غیر قابل تحمل بود .

پایان کار حکومت اسماعیلیه

با مرگ جلال الدین، پسرش علاء الدین که کودکی نه ساله بود خداوند الموت و فرمانروای اسماعیلیه شد .

وی بعدها حالتی شبیه به مالیخولیا پیدا کرد که او را به سوی استبداد و خشونت بی حد سوق داد . علاء الدین بعد از مرگ پدر، قاعده قیامت را بار دیگر برقرار ساخت. در این بین چند سالی را هم که خواجه نصیر طوسی در قلعه الموت می گذراند، ظاهراً در ایام فرمانروایی علاء الدین بود که به خواجه علاقه و احترام زیاد نشان می داد .

علاء الدین در اواخر عمر، با پسر بزرگش رکن الدین خورشاه درگیر منازعه ای شد که در پیامد آن، چون تصمیم گرفت او را از امامت معزول نماید، بزرگان اسماعیلی نپذیرفتند و گفتند که اعتبار از نص اول «نخستین اعلام آشکار برای امامت بعد از خود» همچنان درست و صحیح است .

سرانجام مدتی بعد علاء الدین به دست قاتلانی ناشناس کشته شد «۶۵۳ ق / ۱۲۵۵ م» و رکن الدین خورشاه، جای او را گرفت .

اما طولی نکشید که هولانگو خان، نواده چنگیز، بار دیگر لشکر مغولان را به ایران آورد و در نخستین

اقدامش، فتح قلاع اسماعیلیه را مد نظر و اهتمام خویش قرار داد .

از این رو در مقابل سپاه هولاکو، تسلیم تنها راه چاره باقی ماند و به این ترتیب قلعه الموت در ۶۵۵ ق

/ ۱۲۵۷ م « سقوط کرد و به افسانه تسخیر ناپذیری آن، پایان داده شد.

اسماعیلیه پس از سقوط قلعه الموت تا کنون

655 ق / ۱۲۵۷ م »

با آن که بازماندگان این قوم پس از سقوط قلعه الموت در ۶۵۵ ق / ۱۲۷۵ م، پسر کوچک رکن

الدین را بعد از وی به امامت شناخته و در مدت بیست سال بعد هم، یک بار الموت را برای مدتی

کوتاه به چنگ آوردند « ۶۷۴ ق / ۱۲۷۵ م » ولی با این وجود قدرت وحشت انگیز آنها با سقوط

الموت خاتمه پیدا کرد .

فرزندان خورشاه

• **فاتح قلعه الموت (نو دولت) :** (این تسخیر مجدد قلعه بنا بر روایات به دست پسر رکن

الدین خورشاه انجام شد که وی را نو دولت خواندند - در نسب واقعی او با خورشاه تردید

است .

• **شمس الدین محمد :** پسر دیگری را به این نام به رکن الدین خورشاه نسبت داده‌اند که بر

طبق روایات در تبریز و به سال ۷۱۰ ق / ۱۳۱۰ م، در گذشت، گفته می‌شود که وی برای

مدتی امام قوم بود، حتی برخی او را به اشتباه با شمس تبریزی محبوب و مرشد مولانا جلال

الدین رومی، خلط کرده‌اند .

پس از شمس الدین محمد، دو تن از نوادگانش مدعی امامت قوم شدند، که اختلاف آنها، نزاریه ایران را به دو گروه جداگانه تقسیم نمود :

• مؤمن شاهی

• قاسم شاهی

ظاهراً این شاخه نیز تکرار ماجرای وارد شدن نص دوم بر نص اول به وسیله شمس الدین محمد بود .
به هر حال بعد از این تفرقه، تعداد امامان این قوم و ترتیب آنها در روایات اسماعیلیه به طوری متفاوت، و ظاهراً دستخوش تصرف و تحریف شد .

سرنوشت شاخه های اسماعیلیه

اکثر این امامان نیز به تدریج به مانند ((تصوف|صوفیان گشتند و رابطه پیروانشان با آنها، رابطه مرید و مرادی شد .

ظاهراً گروه مؤمن شاهی که بعدها محمد شاهی نیز خوانده شدند در همان نواحی البرز باقی ماندند که اسماعیلیه بدخشان هم به آنها پیوستند .

از طرفی گروه قاسم شاهی بیشتر در حوالی یزد، کاشان، محلات، و خراسان باقی ماندند که شهر انجدان نزدیک محلات، دست کم از عهد تیمور پایگاه امام آنها بود .

برخی از امامان این فرقه نیز در عهد صفویه با خاندان سلطنتی خویشاوندی پیدا کردند، اما همچنان به عنوان شیخ صوفی بودند که با پیروان خود رابطه داشتند .

عنوان میرزا در دنبال نام بعضی از آنها حاکی از انتسابشان به صوفیه به نظر می رسد. مقابر این ائمه در

انجدان همچنان باقی است که لوح قبر آنها نیز به طرح تاریخ آنها کمک می کند .

سرنوشت امامان قاسم شاهی بعد از صفویه

از اواخر عهد صفوی، مقرر امامان این قوم از انجدان به کهک کرمان منتقل شد - گاه شهر بابک و

گاه گواشیر .

از آخرین ائمه این سلسله در ایران ، ابولحسن خان کهکی معروف به ابوالحسن شاه، در عهد

کریمخان زند است که حکومت کرمان را داشت و از جانب پیروانش، آقا خان خطاب می شد. ژ

بعد از وی، پسرش، شاه خلیل الله مدتی در کهک و سپس در یزد اقامت کرد، اما در یک شورش

محلّی جان خود را از دست داد .

در مقابل محمد حسن خان پسر او، مورد دلجویی فتحعلی شاه قرار گرفت. و دختر فتحعلی شاه به

همراه لقب آقا خان و حکومت قم و محلات به او سپرده شد .

محمد حسن خان، بعدها به حکومت کرمان رسید که چندی بعد از آن در ۱۲۵۲ ق / ۱۸۳۶ م، نیز

معزول شد. در ۱۲۵۶ ق / ۱۸۴۰ م، او داعیه شورش یافت تا این که سرانجام به هند رفت .

از آن پس، ائمه قاسم شاهی از حالت مخفیانه بیرون آمدند، و امام آنها تحت حمایت انگلیسیها در

هند قرار گرفت .

اسماعیلیه دوستدار فرهنگ و هنر

حکومت و تعالیم اسماعیلیه از آغاز تا امروز انشعابها و تحولاتی قابل ملاحظه ای پیدا کرده است. به

طوری که بقایای آن قوم، امروز، در ایران، اقلیتی آرام، سر به راه و دوستدار فرهنگ و هنر هستند .

در صورتی که در طی تاریخ گذشته، از آغاز دعوت، این قوم همیشه توسط دشمنانشان مایه وحشت یا نفرت مردم شمرده شده اند .

انتساب آنها به بی دینی

به علاوه انتساب قرمطیان به آنها نیز عامل عمده دیگری در افزونی شهرت آنها به الحاد شد . خصوصاً که قرمطیان به شدت مورد دشمنی حاکمان ایران و صاحبان قدرت در این نواحی بوده است . این امر که گاه ایشان را با زنادقه، خرمدینان، سرخ جامگان و پیروان مقنع همانند خوانده‌اند، تا حدی به دلیل توهم افراد و خصوصاً تبلیغات دشمنانشان است . در طول فعالیتهای این فرقه، بارها در رد اقوال آنها، کتابها تألیف شد که فضایح الباطنیه امام محمد غزالی از مهمترین آنها به شمار می‌رفت .

بسیاری از مسلمانان، در تمام آن مدت و بعد از آن، فرقه اسماعیلیه را به الحاد و گرایشهای اباحی منسوب می‌کردند .

حشاشین !

به علت آنکه غریبان و همه دشمنانشان نمی‌توانستند شیوه عمل فدائیان باطنی را درک کنند ، گمان می‌کردند که آنها توسط مواد مخدر تحت کنترل فرماندهانشان قرار می‌گیرند و به همین جهت آنها را حشاشین نامیدند . این کلمه از حشیش که ماده ایست مخدر ، ساخته شده است . این مسئله بطور عمده در در اروپای عهد صلیبی بود که غربی‌ها با رخدادهای منطقه خاورمیانه و خصوصاً شام (سوریه و لبنان کنونی) و آسیای صغیر)) (ترکیه کنونی) آشنا شدند و به همین جهت به مرور و بعدها این کلمه به معنای تروریست در انگلیسی بکار می‌رود.

قلاع اسماعیلیه

بدین گونه الموت رودبار، مرکز قدرت رهبران اسماعیلیه نزاریه شد که بعد از حسن «وفات 518 ق /

۱۱۲۴ م»، کياهای الموت یا خداوندان الموت خوانده می شدند

و به این ترتیب با تسخیر یا احداث بنای قلعه های متعدد و دیگر، قدرت آنها برای سلاجقه و اتابکان

آنها و همچنین سایر امرا و حکام مجاور مایه وحشت بود .

این قلاع از جمله؛

لمسر در رودبار،

جیحون دژ در رودبار،

گرد کوه در فرمس،

شمکوه نزدیک ابهر،

استوناوند در مازندران،

دردهان و قلعه الناصر در خوزستان،

قلعه الطنبور در ارجان فارس، و

زوزن و خور و خوسف در قهستان قاین بودند

که در طی مدت قدرت خداوندان قوم، الموت مرکز تدارک در تمامی تعرضها و پایگاه مقاومت

اصلی و عمده به شمار می رفت .

قرمطیان

این نهضت ظاهراً در ابتدا با نهضت اسماعیلیه که گونه‌ای از آن را جلوه گرمی ساخت پیوستگی داشت که نویسندگان اهل سنت در حالی که آغاز آن ناشناخته مانده است آن را دعوت باطنیان خوانده‌اند. نام آن از مؤسس این فرقه، حمدان قَرمَط، گرفته شده است که بعضی از جانشینان او در سوریه جایگزین شدند و برخی دیگر به ایجاد شورش‌هایی در عربستان و عراق و به ویژه در بحرین پرداختند. در ۲۸۷ ق / ۹۰۰ م، قیامی در حوالی بصره صورت گرفت؛ سال بعد قَرمطیان در نواحی کوفه پراکنده شدند و سپاهیان حکومت مرکزی را شکست دادند.

قرامطه در دوره‌ی مقتدر دولتی در بحرین تأسیس کرده بودند که نیروهای خلیفه قدرت مقابله با آنان را در بحرین نداشتند. قَرمطیان با حمله‌های متعددی که به کاروانهای حجاج می‌کردند به اثبات وجود خویش می‌پرداختند. اندکی بعد چندان در حمله و هجوم دلیر شدند که بصره را نیز غارت کردند «۳۱۲ ق / ۹۲۴ م» و بغداد را در معرض تهدید قرار دادند «۳۱۵ ق / ۹۲۷ م» و حتی حجر الاسود را از مکه بیرون بردند «۳۱۷ ق / ۹۳۰ م».

آغاز به کار قرامطه

این گروه از اسماعیلیه را که در واقع منسوب به حمدان اشعث معروف به قَرمَط که در نواحی واسط، به نشر این دعوت پرداخت «۲۷۷ ق / ۸۹۰ م»، قَرمَطی یا قَرامطه خواندند.

در بین کسانی که به وسیله او - یا دامادش عبدان کاتب - به این دعوت گرویدند؛

زکریه بن مهرویه و

ابو سعید جنّابی

ایرانی بودند که از این میان کسانی که قیام قرامطه را متضمن اهداف ملی و ایرانی پنداشته‌اند، شاید از همین جانشأت گرفته باشد .

حال آن که هیچ تجانسی بین عقاید و اعمال قرامطه با عقاید و رسوم ایرانی و زردشتی وجود ندارد .

قول آنها به تأویل هم که به نوعی از مذاهب زندیقی - زندیکی - تقلید شده، نزد زرتشتیان مورد نفرت بوده است .

جالب این جا است که، قرامطه نیز که ایرانی به شمار می‌رفتند اکثر آنها از اعراب و نبطیهای نواحی جنوب عراق بودند که مخالفتشان با خلافت بغداد و استمرار «عدالت و مساوات» مشغله اصلی آنها به حساب می‌آمد .

در این راه، قتل مخالفان و ایجاد خوف و وحشت را وسیله تأمین آن می‌دیدند .

در عهد حمدان اشعث، مقر استقرار این قوم، دار الهجره خوانده می‌شد که در آن جا قرمطیان نوعی زندگی نظامی و اشتراکی داشتند .

زکریه، در نواحی شام و ابو سعید جنّابی در بحرین دست به تاخت و تاز زدند به طوری که قافله حاجیان را مکرراً مورد حمله قرار دادند .

ابو طاهر سلیمان، پسر ابو سعید جنابی، در عهد خلیفه المکتفی به مکه تاخت که در پی آن حاجیان را متفرق یا قتل عام کرد مضاف بر این که حجر الاسود را نیز به احسا برد «ذی الحجه ۳۱۷ ق / ژانویه ۹۳۰ م.»

این امر که خلیفه فاطمی مصر، که خلافتش بیست سالی پس از این واقعه پایه گذاری شده بود و اکثریت اسماعیلیه نیز از وی پیروی می کردند، و با این وجود موفق به استرداد حجرالاسود نشد، میزان نفوذ او را در میان قرامطه نشان می دهد .

در واقع بعدها و در عهد الحاکم، ششمین خلیفه فاطمی بود که بزرگان احسا، تبعیت خلفای فاطمی را پذیرفتند «۴۲۲ ق / ۱۰۳۱ م.»

فعالیت قرامطه در خراسان، پیش از این تاریخ، از دعوت فاطمی مستقل بود، و اقدام سلطان محمود غزنوی به قتل تاهرتی، که از جانب خلیفه فاطمی به عنوان قاصد نزد سلطان آمده بود، در واقع نشان از وفاداری امیر غزنه به خلافت عباسی تلقی می شد .

در آن سالها قرامطه به خاطر قتل حاجیان و ربودن حجرالاسود به بلاد خود - احسا - چنان مورد نفرت عام قرار گرفته بودند که مخالفانشان، این فرقه را از هر فرقه دیگری در عالم اسلام، زیانمندتر و خطرناکتر می دانستند .

(البته نباید نادیده گرفت که در مورد قرامطیان، مورخان دیدی منفی داشته اند که همین باعث

قضای آنها شده است. امروز، تحقیقات بیشتری در مورد این فرقه بر اساس اسناد تاریخی صورت گرفته است).

پیامدهای تهدیدهای قرمطیان

یکی از نتایج تهدید قرمطیان پیدایش عصبی و افسردگی ناشی از ترس در میان مردم بغداد بود و همین امر بیان می‌کند که چرا مبارزات دینی در قسمت اول سلطنت سخت و غم‌انگیز بوده است. پس از آن که حلاج در ۲۹۶ ق / ۹۰۸ م، توسط ابن فرات، متهم به شرکت در توطئه بر ضد مقتدر شد، در ۳۰۱ ق / ۹۱۳ م، به زندان افتاد و ادعای خدایی بر اتهامات او افزوده شد. سرانجام در واپسین محاکمه در 309 ق / ۹۲۲ م، پس از مشاجرات فراوان، به فتوای یکی از قاضیان بغداد به جرم الحاد به مرگ محکوم شد. محیط سیاسی و دینی بغداد آن زمان نشان می‌دهد که چرا این صوفی که عمده عمل خلافت آن بود که می‌خواست اصلاحات اخلاقی را در میان مردم تبلیغ کند و در عین حال عقایدی را که توده مردم از فهم آن عاجز بودند اظهار می‌کرد، توسط بعضی به داشتن عقاید افراطی شیعی یا قرمطی گری متهم شد، در صورتی که بعضی دیگر او را نیرنگ باز و مایه آشوب می‌دانستند. سرانجام تنها کسی که می‌توانست به طور مؤثر از او دفاع کند، یعنی علی بن عیسی در آن هنگام دستیار حامد وزیر بود و نمی‌خواست او را از خود برنجانند، در نتیجه بنا بر مصلحت سکوت کرد و به دفاع از حلاج برخاست.